

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره شصت و نهم، تابستان ۱۴۰۲: ۲۷-۵۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۸

نوع مقاله: پژوهشی

حسامیزی یا استعاری یا مطابقت‌های میان وجهی؟ بررسی عبارات چندوجهی در «بوستان» سعدی در چارچوب معناشناسی شناختی

محمود نقی‌زاده*

چکیده

حسامیزی یا آمیختگی حسی در زبان به صورت عبارت‌های میان‌وجهی تجلی می‌یابد و در آن، بین واژه‌های مربوط به وجوه حسی مختلف، انتقال معنا صورت می‌گیرد. تحقیق حاضر با هدف بررسی سازوکارهای دخیل در تفسیر عبارات میان‌وجهی در بوستان سعدی و با بهره‌گیری از رویکرد معناشناسی شناختی انجام می‌شود. در این پژوهش، نقش بدنمندی معنا، مؤلفه‌های فرهنگی و محتوای ارزشی واژه‌های حسی و همچنین جایگاه معماری ذهن انسان در انتقال گزاره از یک وجه حسی به وجه حسی دیگر و همچنین برداشت معانی تحت‌اللفظی و غیر تحت‌اللفظی از عبارات میان‌وجهی بررسی می‌شود. داده‌های این تحقیق از طریق مطالعه بوستان سعدی و استخراج عبارات حسی جمع‌آوری می‌شود و به شیوه‌ای توصیفی تجزیه و تحلیل می‌شود. نتایج حاصل از تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که درک ما از انتقال معنا بین حوزه‌های حسی نه از طریق استعاره صرف، بلکه به شیوه‌ای تلفیقی صورت می‌گیرد. بر این اساس، انتقال معنا در ساختارهای میان‌وجهی در بوستان سعدی ممکن است بر پایه همبستگی تجربی میان مفاهیم متفاوت، رابطه مجاز مفهومی بین دو پدیده یا بر پایه محتوای ارزشی واژه‌های حسی صورت گیرد. بعلاوه گویشوران زبان فارسی به کمک مفاهیم روان‌شناختی

اولیه‌ای که همه حوزه‌های تجربه حسی را در برگرفته و در حضور محرک‌های مشخص فعال می‌شود، معانی تحت‌اللفظی متعددی از واژه‌های حسی در بوستان سعدی برداشت می‌کنند. ضمن اینکه مؤلفه‌های فرهنگی زبان فارسی در پالایش مفاهیم و جلوگیری از بروز و ظهور عناصر ناسازگار در زبان نقش دارند.

واژه‌های کلیدی: حس‌امیزی، حس‌امیزی استعاری، بوستان سعدی، مطابقت‌های میان‌وجهی و معناشناسی شناختی.

مقدمه

حسامیزی پدیده‌ای است که به هر گونه پیوند میان حواس پنجگانه اشاره دارد. این واژه معادل synesthesia در زبان انگلیسی است که ریشه در زبان یونانی دارد و شامل دو تکواژ syn به معنای «با هم بودن» و aesthesia به معنای «حس» است (Winter, 2019a: 67). پژوهشگران در علوم متعدد نظیر روان‌شناسی (ر.ک: Martino & Marks, 2001; Cytowic, 2002)، ادبیات (ر.ک: Yu, 2003; Shen, 1997; Day, 1996) و زبان‌شناسی (ر.ک: Ullmann, 1959; Strik Lievers, 2017; Winter, 2019b; Rakova, 2003) به مطالعه این موضوع بر مبنای رویکردهای مختلف پرداخته‌اند. در رویکرد ادبی و زبان‌شناختی که موضوع تحقیق حاضر است، حسامیزی بر آمیختگی حواس در یک عبارت زبانی دلالت دارد. در این پدیده، توصیف یک حوزه حسی با استفاده از مفاهیم حوزه حسی دیگر در عباراتی که وینتر (2019b: 109) و دیروی و اسپنس^۱ (۲۰۱۳) عبارت‌های میان‌وجهی^۲ می‌نامند، صورت می‌گیرد.

پژوهشگران سازوکارهای مختلف و مؤلفه‌های متعددی را برای تفسیر عبارات میان‌وجهی ارائه داده‌اند. این عبارات ممکن است بر اساس نگاشت موجود در استعاره مفهومی (ر.ک: Day, 1996; Yu, 2003; Ullmann, 1964)، بر پایه استعاره‌های اولیه^۳ که ریشه در ارتباط مستقیم و بدنمند بین دو تجربه مجزا در دنیای پیرامون دارند (ر.ک: Grady, 1999)، با تکیه بر سازوکار مجاز مفهومی^۴ (ر.ک: Winter, 2019a) و یا با توجه به ظرفیت عاطفی^۵ واژه‌های حسی (ر.ک: Tsur, 2012; Majid, 2012) تفسیر شوند.

راکووا (۲۰۰۳) که توجیه استعاره‌ی برای عبارات میان‌وجهی را نمی‌پذیرد، رویکرد غیر چندمعنایی^۶ را ارائه داده است. این دیدگاه در مقابل دیدگاه استعاره‌ی به معنا قرار دارد. در رویکرد غیر چندمعنایی، صفات حسی با مفاهیم روان‌شناختی اولیه‌ای^۷ پیوند ایجاد می‌کنند که از طریق روابط علی و معلولی با جهان خارج مرتبط هستند و

1. Deroy and Spence
2. cross-modal
3. primary metaphors
4. conceptual metonymy
5. emotional valence
6. no-polysemy view
7. psychologically primitive concepts

طرح‌واره‌های ادراکی^۱ و بدنمند را به هم می‌آمیزند (۲۰۰۳: ۶۹).

البته علاوه بر معیارهای زبانی، عوامل برون‌زبانی نظیر بدنمندی^۲ معنا، معماری ذهن، عوامل فرهنگی و مؤلفه‌های اجتماعی نیز در برداشت معنا از عبارات حسی مؤثرند (Bagli, 2021: VII). آنچه به عنوان اصل بدنمندی معنا که لیکاف و جانسون^۳ (۱۹۸۰) آن را معرفی کردند، به این نکته اشاره دارد که معنا ریشه در تعامل ما با جنبه‌های فیزیکی، اجتماعی و فرهنگی دنیای پیرامون دارد. به عبارت دیگر، تجارب ما از دنیای پیرامون باید با توجه به مؤلفه‌های فرهنگی- اجتماعی نظیر پیش‌فرض‌های فرهنگی، ارزش‌ها، عقاید و دیدگاه‌های اجتماعی پالایش شده، از صافی^۴ فرهنگ عبور کنند (Yu, 2008: 253). در این میان شیوه ادراک، کنش‌ها، نحوه یادآوری امور و سبک استدلال که از عناصر نظام شناختی بشر هستند، در چگونگی مفهوم‌سازی عبارات حسی، نقش ایفا می‌نمایند (Bagli, 2021: 58-59).

نگاهی اجمالی به مطالعات پیشین در این زمینه نشان می‌دهد که پژوهش‌های متعدد درباره استعاره‌های حسّامیزی در حوزه ادبیات در زبان‌های مختلف نظیر انگلیسی (ر.ک: Day, 1996; Ullmann, 1964)، عبری (ر.ک: Shen, 1997) و چینی (ر.ک: Yu, 2003) در چارچوب زبان‌شناسی شناختی انجام شده است. نتایج این تحقیقات را می‌توان به صورت موردی چنین بیان کرد: استعاره‌های حسّامیزی را می‌توان پیامد عصب‌شناختی و منطقی تعامل دو عنصر جهان خارج و اصول منطقی حاکم بر زیست‌شناسی انسان دانست (ر.ک: Day, 1996). نوعی توزیع سلسله‌مراتبی در انتقال معنای بین حسی در این داده‌ها وجود دارد (ر.ک: Ullmann, 1964). انتقال معنا از حواس پایه به حواس پیچیده‌تر انجام می‌شود (ر.ک: شن، ۱۹۹۷). و در نهایت جهت انتقال حواس بین وجوه حسی در زبان شعر و زبان روزمره یکسان است (ر.ک: Yu, 2003).

از مهم‌ترین مطالعات در این زمینه در زبان فارسی می‌توان به مقاله «جایگاه و نقش حسّامیزی در شعر شفيعی کدکنی» نوشته بهمنی مطلق (۱۳۹۶)، «حسّامیزی در شعر محمود درویش و قهار عاصی (مورد پژوهشی: مجموعه شعری لاتعتذر عما فعلت و از

1. perceptual
2. embodiment
3. Lakoff and Johnson
4. filter

آتش از ابریشم)» اثر جمال و آل‌بویه لنگرودی (۱۴۰۱)، «گونه‌های حسامیزی در سروده‌های سعید عقل و نیما یوشیج» اثر نجفی ایوکی و طالبیان (۱۳۹۸) و «حواس پنجگانه و حسامیزی در شعر» نوشته کریمی (۱۳۸۷) اشاره کرد. این محققان حسامیزی را به عنوان یک شگرد بلاغی و صنعت ادبی بررسی نموده‌اند که در خلال آن، شاعر می‌تواند تصاویر زیبا و بدیعی را از رهگذر آمیختگی حواس به وجود آورد.

مطالعات محدودی در زبان فارسی به بررسی این موضوع از دیدگاه شناختی پرداخته‌اند. بهنام (۱۳۸۹) در مقاله «حسامیزی: سرشت و ماهیت» با بهره‌گیری از دیدگاه شناختی، حسامیزی را در هنر و نمونه‌های شعری زبان فارسی واکاوی می‌کند. در این مطالعه، حسامیزی به عنوان پدیده‌ای ادراکی و عصب‌شناختی مورد کاوش قرار می‌گیرد. سعی نویسنده در این است که ماهیت این عنصر زبانی را از استعاره تبیین نماید.

افراشی و جولایی (۱۳۹۹)، پژوهشی را با عنوان «حسامیزی در زبان فارسی؛ رویکردی شناختی و پیکره‌بنیاد» با تکیه بر چارچوب نظری اولمان (۱۹۶۴) و با هدف یافتن الگوی حاکم بر سلسله‌مراتب انتقال حواس در زبان فارسی انجام داده‌اند. تحلیل داده‌ها در این مقاله نشان می‌دهد که سلسله‌مراتب انتقال حواس در زبان فارسی به صورت لامسه ← چشایی ← بینایی ← بویایی ← شنوایی است که با الگوی اولمان (۱۹۶۴) یکسان نیست، اما از این حیث که در آن حواس نزدیک (لامسه، چشایی) برای توصیف حواس دورتر (بویایی، بینایی، شنوایی) به کار برده می‌شوند، با الگوی جهانی مطابقت دارد.

مطالعه حاضر از این حیث که بر مبنای رویکرد شناختی انجام می‌شود، با مطالعات شناختی فوق همسو است، اما دارای ویژگی‌هایی است که آن را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌کند. نخست اینکه در این تحقیق به صورت مبسوط به نقش بدنمندی معنا، معماری نظام شناختی و مؤلفه‌های فرهنگی به عنوان عوامل دخیل در ایجاد و تفسیر عبارات‌های میان‌وجهی پرداخته می‌شود. دوم اینکه در این مطالعه از رویکردهای متعدد برای تفسیر عبارات میان‌وجهی بهره گرفته می‌شود. در این پژوهش به دنبال یافتن پاسخ‌هایی برای سوالات زیر هستیم:

۱. عبارات میان‌وجهی در بوستان سعدی بر اساس کدام سازوکار مفهومی قابل

توجیه است؟

۲. نقش عوامل برون‌زبانی نظیر بدنمندی معنا و مؤلفه‌های فرهنگی در انتقال

گزاره‌ها و تفسیر مطابقت‌های میان‌وجهی در بوستان سعدی چیست؟

۳. دیدگاه غیر چندمعنایی چگونه می‌تواند برداشت معانی متعدد از عبارات‌های

میان‌وجهی در بوستان سعدی را توجیه کند؟

۴. ویژگی‌های ارزشی صفات حسی، چه نقشی در انتقال معنا در عبارات

میان‌وجهی در بوستان سعدی دارند؟

سعی نویسنده در این تحقیق این است که با بررسی و تحلیل عبارات میان‌وجهی در بوستان سعدی و یافتن پاسخ‌هایی مناسب برای پرسش‌های یادشده، بتواند راه را برای شناخت نحوه مفهوم‌سازی شاعر از پدیده‌های جهان خارج و نحوه نمود این پدیده‌ها در عبارات حسی و در نهایت نقش عوامل برون‌زبانی در برداشت معنا از اشعار سعدی را هموار نماید.

روش پژوهش

در این تحقیق، نویسنده بر آن است تا به شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از رویکردهای مختلف نظیر استعاره و مجاز مفهومی، محتوای ارزشی واژه‌ها و دیدگاه غیر چندمعنایی به بررسی سازوکار مفهومی نهفته در آنچه محققان (Winter, 2019b; Deroy & Spence, 2013) مطابقت‌های میان‌وجهی می‌نامند پرداخته، عوامل مؤثر در خلق این عبارات و شیوه تفسیر آنها در بوستان سعدی را مطالعه کنند. ساختار زبانی عبارات میان‌وجهی در بوستان سعدی معمولاً به صورت ساختارهای وصفی نظیر لفظ شیرین و گفتار گرم هستند، اما ساختارهایی به صورت جمله‌های اسنادی (نه تلخ است صبری که بر یاد اوست) و غیر اسنادی (اگر تلخ بینند دم درکشند) نیز گاهی در داده‌ها به چشم می‌خورد.

در این مطالعه، در راستای مطالعات شفيعی کدکنی (۱۳۹۹) و بهنام (۱۳۸۹)، واژه‌هایی نظیر «جان»، «ضمیر» و «خوی» به عنوان واژه‌هایی متعلق به وجه انتزاعی در محور همنشینی و در با هم‌آیی با عباراتی از وجوه حسی پنجگانه به عنوان عبارات میان‌وجهی تلقی می‌شوند. با توجه به بیان موضوعات متنوع از قبیل موضوعات

اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، عرفانی و تربیتی در اشعار سعدی، نتایج این تحقیق می‌تواند به خوانندگان در درک بهتر زبان سعدی، فهم عمیق‌تر ساختار ذهنی شاعر و شناخت هرچه بیشتر الگوهای ذهنی گویشوران زبان فارسی کمک کند.

تحلیل داده‌ها

در این بخش، پس از بررسی اشعار بوستان سعدی، ابیات حاوی عبارات میان‌وجهی استخراج و بر اساس جهت انتقال معنا بین حواس مختلف دسته‌بندی می‌شوند. جدول (۱)، بسامد عبارات میان‌وجهی با حوزه مبدأ چشایی در بوستان سعدی را نشان می‌دهد.

جدول ۱- بسامد عبارات میان‌وجهی با حوزه مبدأ چشایی

مزه‌واژه‌ها	بسامد عبارات میان‌وجهی	نمونه عبارات میان‌وجهی
شیرین	۲۱	شیرین سخن، شیرین لفظ، شیرین زبان، پاسخ شیرین، شیرین نفس، شیرین گفتار، حدیث شیرین، شیرین دهان، شیرین منش، عیش شیرین، جان شیرین، یار شیرین
تلخ	۱۷	حق تلخ، پند تلخ، تقاضای تلخ، خواست تلخ، زیست تلخ، عیش تلخ، صبر تلخ، روزگار تلخ، تلخی دیدن، تلخی بردن، به تلخی مردن
ترش	۱۳	روی ترش، ترش‌روی، روی ترش کردن، ابرو ترش کردن
تند	۱۴	نگاه تند، بانگ تند، خصم تند، خوی تند، تند خوی، اختر تند، انسان تند، تند بودن، به تندی برآشفتن
مجموع	۶۵	

چنان‌که در جدول (۱) می‌توان دید، واژه شیرین در بوستان سعدی، در ۲۱ عبارت میان‌وجهی به عنوان حوزه مبدأ به کار رفته است. انتقال معنایی در این عبارات اغلب از حوزه چشایی به حوزه شنوایی صورت گرفته است. مزه‌واژه تلخ، ۱۷ بار در عبارات میان‌وجهی به کار رفته است و انتقال معنایی در بیشتر این عبارات از حوزه چشایی به حوزه شنوایی است. بسامد مزه‌واژه ترش در عبارات وجهی در بوستان سعدی، ۱۳ بار است و در این عبارات، انتقال معنا از حوزه چشایی به حوزه بینایی است. در نهایت

مزه‌واژه تند، ۱۴ بار در عبارتهای میان‌وجهی به کار رفته است. فرایند انتقال معنا در این عبارات اغلب از حوزه چشایی به حوزه بینایی و شنوایی است. در ابیات زیر واژه شیرین در پیوند با سایر واژه‌ها، عبارات میان‌وجهی را خلق نموده است.

۱. مرا گر تهی بود از آن قند دست سخن‌های شیرین‌تر از قند هست
۲. یکی گفت از این نوع شیرین‌نفس در این شهر سعدی شناسیم و بس
۳. گه از دیدن عیش شیرین خلق فرو می‌شدی آب تلخش به حلق
۴. بگفتانه آخر دهان تر کنم که تا جان شیرینش در سر کنم

برخی از محققان (ر.ک: بهنام، ۱۳۸۹؛ افراشی و جولایی، ۱۳۹۹)، ماهیت عباراتی نظیر سخن شیرین یا جان شیرین را استعاری می‌دانند. بر این اساس نوعی نگاشت مفهومی بین دو واژه حسی فرض می‌شود. اما از نظر وینتر (2019b: 81)، به دو دلیل نمی‌توان این عبارات را استعاری دانست: اول اینکه در استعاره‌های مفهومی، دو حوزه مبدأ و مقصد از لحاظ انتزاعی بودن یا ملموس بودن با هم تفاوت عمده دارند (Lakoff & Johnson, 1980: 6; Kovecses, 2010: 207). این در حالی است که از نظر استریک لیورز، حوزه مبدأ و مقصد در عبارات میان‌وجهی به یک اندازه بدنمند است و نمی‌توان ادعا کرد که مثلاً حوزه چشایی از حوزه بینایی یا شنوایی ملموس‌تر است (ر.ک: Strik Lievers, 2017). بنابراین در عباراتی نظیر سخن‌های شیرین و جان شیرین، دو طرف نگاشت مفهومی از لحاظ سطح انتزاعی بودن، فاصله چندانی با هم ندارند و از این جهت رابطه استعاره مفهومی نمی‌تواند بین اجزای این عبارات حاکم باشد. دوم اینکه در عبارات میان‌وجهی در مقایسه با استعاره‌های مفهومی، حجم زیادی از دانش میان دو حوزه مبدأ و مقصد رد و بدل نمی‌شود (Bagli, 2021: 161). برای مثال، رابطه میان وجوه حسی در عبارات میان‌وجهی مانند سخن شیرین و شیرین‌نفس تنها باعث انتقال واژه‌های منفرد بین دو حوزه شده و نگاشت کلی بین دو حوزه صورت نمی‌گیرد.

رد مبنای استعاری عبارات میان‌وجهی و تأکید بر تحت‌اللفظی بودن تفسیر این عبارات، محققان (ر.ک: Rakova, 2003) را بر آن داشت تا رویکردی غیر استعاری ارائه نمایند. بر این اساس نقطه مشترک کاربرد واژه شیرین در ابیات ۱-۴، وجود حس خوشایندی در این واژه است. به عبارت دیگر طی هزاران سال انسان از مواد غذایی با

مزه شیرین تغذیه نموده و در کنار برآورده کردن نیاز فیزیولوژیک خود، نوعی حالت لذت یا احساس مثبت را نیز تجربه کرده است. تداعی این احساس خوشایند و تجربه مثبت در بافت‌های زبانی باعث تسری این معنا به عبارات زبانی در وجوه حسی دیگر نظیر حس شنوایی می‌شود. این تحلیل ارزشی واژه‌های چشایی در هماهنگی با این دیدگاه است که میان معنای ادراکی و معنای ارزشی واژه‌های حسی، نوعی تعامل وجود دارد (ر.ک: Viglicco & et al, 2009). در این تعامل میان‌وجهی، گاهی یک ویژگی (خوشایندی یا ناخوشایندی حسی) از حوزه چشایی به عاریت گرفته شده و برای توصیف واژه‌های حوزه شنوایی به کار گرفته می‌شود. در ابیات زیر نیز نقطه مشترک میان آب تلخ، تلخ دارو، حق تلخ، مردن تلخ و تلخی خواست، ناخوشایند بودن آن برای شنونده است.

- | | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| ۵. گه از دیدن عیش شیرین خلق | فرو می‌شدی آب تلخش به حلق |
| ۶. اگر شربتی بایدت سودمند | ز سعدی ستان تلخ داروی پند |
| ۷. بر آن صدهزار آفرین کاین بگفت | حق تلخ بین تا چه شیرین بگفت |
| ۸. بگفت ای پسر تلخی مردنم | به از جور روی ترش بردنم |
| ۹. توانگر ترش روی، باری چراست؟ | مگر می‌نترسد ز تلخی خواست؟ |

سعدی در ابیات ۵-۹، مجموعه‌ای از پدیده‌های ناخوشایند را با مزه‌واژه تلخ توصیف کرده است. به عبارت دیگر به جای واژه حسی تلخ در ابیات بالا، می‌توان از واژه غیر حسی بد یا ناگوار که دارای بار عاطفی برجسته است استفاده کرد. نظر لهرر (۱۹۷۸) این است که معنای ادراکی و معنای ارزشی این صفات از هم قابل تفکیک نیست. اما آنچه باعث کاربرد واژه تلخ در حوزه شنوایی می‌شود، غلبه معنای ارزشی این مزه‌واژه بر معنای ادراکی آنهاست. به عبارت دیگر از میان مؤلفه‌های معنایی صریح و ضمنی واژه تلخ در ابیات ۵-۹، معنای ضمنی ناخوشایندی یا احساس منفی برجسته‌تر از دیگر مؤلفه‌های قاموسی واژه تلقی شده و این امر امکان کاربرد آن به صورت میان‌حوزه‌ای را تسهیل می‌کند. بر همین اساس است که در بیت ۶، سعدی پند را با داروی تلخی قیاس می‌کند که انسان مجبور است به‌رغم ایجاد احساس ناخوشایند تلخی، برای رهایی از مشکلات آن را بپذیرد. نکته حائز اهمیت در باب برداشت معنای غیر استعاری در

عبارات میان‌وجهی این است که از صفات حسی شیرین و تلخ می‌توان گروه معنایی وسیعی را برداشت کرد.

همان‌طور که در جدول شماره (۱) می‌توان دید، مزه‌واژه ترش، ۱۳ بار در عبارات میان‌وجهی به کار رفته که از این تعداد، ۱۲ بار با واژه روی و یک بار با واژه ابرو به کار رفته است. به عبارت دیگر، تمام باهم‌آیی‌های واژه ترش با اجزای چهره بوده است.

۱۰. چو عامی ترش کرده روی از وعید چو ابروی زندانیان روز عید

۱۱. برو آب گرم از لب جوی خور نه جلاب سرد از ترش روی خور

۱۲. وز آن نیمه عابد سری پرغرور ترش کرده بر فاسق ابرو ز دور

عبارت ترش روی در زبان فارسی به معنای انسان عبوس و بدخلق است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۱۰؛ انوری، ۱۳۸۳). بر این اساس به نظر می‌رسد که انگیزه خلق و تفسیر عبارات میان‌وجهی ترش روی و ترش ابرو در ابیات بالا، جنبه فیزیولوژیک و دیداری داشته باشد. ضمن اینکه در این ابیات، نقش تجارب روزمره انسان و ماهیت بدنمند معنا در ایجاد و تفسیر این عبارات برجسته است؛ زیرا مصرف مواد غذایی ترش به دلیل وجود مواد اسیدی باعث واکنش عضلات صورت، جمع شدن ماهیچه‌های موجود در دهان و ایجاد چین و چروک در چهره می‌شود و این واکنش‌ها، وضعیت صورت را به حالت اخم کردن و عبوس بودن نزدیک می‌کند. علائم بدخلقی نیز که عمدتاً در چهره نمایان است، باعث ایجاد چین و گره در صورت، ابرو و لب‌ها می‌شود. این حالت به علائم مربوط به خوردن مواد غذایی ترش شبیه است. بنابراین گویشوران زبان فارسی می‌توانند با تداعی این دو تصویر ذهنی و پیوند جوشایی و بینایی، عبارت میان‌وجهی ترش روی را خلق نموده یا به محض شنیدن رمزگشایی کنند. بر این اساس در عبارات ترش روی و ترش... ابرو، انتقال معنایی از حوزه چشایی به حوزه بینایی بر پایه واکنش فیزیولوژیک و بدنمند انسان به مواد غذایی ترش و بر اساس مفهوم‌سازی احساس خشم و بدخلقی با استفاده از مزه‌واژه ترش می‌شود.

با توجه به جدول شماره (۱)، واژه تند در بوستان سعدی، ۱۴ بار و در عباراتی نظیر تندخوی، نگاه تند، خصم تند و به تندی برآشفتن به کار رفته است. واژه تند در زبان فارسی دارای سه معنای رایج است: سریع و چالاک؛ طعمی که دهان را بسوزاند؛ و بدخو و

خشمگین (ر.ک. معین، ۱۳۸۲). کاربرد مزه‌واژه تند در ابیات زیر از بوستان سعدی نشان از کاربرد این واژه برای توصیف حوزه شخصیت و عواطف است. اما سؤال این است که در ابیات ۱۳-۱۷، باهم‌آیی این مزه‌واژه با واژه‌های دیگر نظیر نگاه، خوی، خصم و بانگ که متعلق به وجه چشایی نیست، چگونه رخ می‌دهد و بر اساس چه سازوکاری قابل توجیه است؟

۱۳. نظر کردی این دوست در وی نهفت نگره کرد باری به تندی و گفت
۱۴. به گردن فتد سرکش تندخوی بلندیت باید بلندی بجوی
۱۵. پدر را جفا کرد و تندی نمود که آخر تو را نیز دندان نبود؟
۱۶. تواضع کن ای دوست با خصم تند که نرمی کند تیغ برنده‌کُند
۱۷. پدر بارها بانگ بر وی زد به تندی و آتش در آن نی زد

حالت سوزش بعد از مصرف مواد غذایی تند و قیاس آن با پدیده سوختن که اغلب ناشی از گرمای زیاد است، ریشه در مختصات فیزیولوژیک بدن ما دارد (Rakova, 2003: 34). وجود مزه تند در برخی مواد غذایی نظیر فلفل به خاطر وجود ماده‌ای به نام کپسایسین^۱ است که به کمک گیرنده‌های درد در بدن دریافت شده، باعث ایجاد علائمی مانند خارش، احساس گرما و تعریق در انسان می‌شود (Lakoff & Kövecses, 1987: 217). قرار گرفتن در معرض گرمای بالاتر از ۴۳ درجه سانتیگراد یا فعالیت بدنی زیاد و راه رفتن سریع نیز باعث بروز همین علائم در بدن می‌شود.

با توجه به یکسان بودن گیرنده‌های عصبی دخیل در دریافت مزه تندی و حرارت، راکووا (۲۰۰۳) معتقد است که بین این دو پدیده، ارتباطی پدیدارشناختی وجود دارد. بنابراین یک مشخصه فیزیولوژیک که منجر به افزایش گردش خون در بدن می‌شود، نقطه مشترک حالت عاطفی خشم، احساس گرما و مصرف مواد غذایی تند است. این ارتباط پدیدارشناختی بین پدیده‌های مستقل، منجر به تداعی معنا و کاربرد مزه‌واژه تندی برای بیان معنای خشم و همچنین ایجاد عبارات خوش‌ساخت نگاه تند، بانگ تند یا تندخوی در ابیات ۱۳-۱۷ می‌شود. انتقال معنا در این ابیات از حوزه چشایی به حوزه بینایی، شنوایی و حوزه انتزاعی یا مفهومی انجام شده است. بر این اساس می‌توان ادعا کرد که تفسیر عبارات میان‌وجهی نگاه تند، بانگ تند و خصم تند به صورت تحت‌اللفظی

1. capsaicin

و بدون توسل به سازوکارهای مفهومی امکان‌پذیر است؛ زیرا نقطهٔ مشترک این عبارات، حالت فیزیولوژیک افزایش گردش خون و گرمای بدن است که ماهیت پدیدارشناختی داشته و در همهٔ انسان‌ها مشترک است (ر.ک: Yu, 2008).

در این میان، نقش مؤلفه‌های فرهنگی در مفهوم‌سازی معنای خشم در واژهٔ تند را نباید نادیده گرفت. بر اساس دیدگاه ایبارجه-آنتونانو^۱ (۲۰۱۳)، تنها آن دسته از ویژگی‌های فیزیولوژیک که با فرهنگ جامعه سازگاری دارند، امکان گذشتن از صافی فرهنگ را داشته، در زبان نمود پیدا می‌کنند. بروز و ظهور معنای خشم و بدخلقی از این مزه‌واژه و پنهان کردن دیگر ویژگی‌های فیزیولوژیک این مادهٔ غذایی، نقش صافی فرهنگ و مولفه‌های اجتماعی موجود در میان فارسی‌زبانان را برجسته می‌سازد.

از نمونه‌های دیگر عبارات میان‌وجهی که در جدول شمارهٔ (۲) می‌توان دید، عباراتی است که در آنها انتقال معنایی از حوزهٔ لامسه به وجوه حسی دیگر انجام می‌شود. صفات حسی نرم، سخت، تیز، گرم و سرد از صفات حوزهٔ لامسه هستند که در کنار واژه‌های مربوط به وجه شنوایی، بینایی و وجه مفهومی (انتزاعی) عبارات میان‌وجهی نظیر نرم گفتن، بانگ سخت، نگاه تیز، گفتار گرم و سخن سرد را ایجاد کرده‌اند. جدول شمارهٔ (۲)، بسامد کاربرد واژه‌های حوزهٔ لامسه در عبارات میان‌وجهی در بوستان سعدی را نشان می‌دهد.

جدول ۲- بسامد کاربرد واژه‌های حوزهٔ لامسه

واژه‌های لمسی	بسامد عبارات میان‌وجهی	نمونه عبارات میان‌وجهی
گرم	۱۰	گفتار گرم، مرد گرم، بازار گرم، گرم کردن، گرم راندن، گرم‌رو، گرم افتادن
سرد	۲	سخن سرد، ستم سرد
نرم	۵	نرم گفتن، نرم پرسیدن، اخلاق نرم، نرمی کردن
سخت	۹	بانگ سخت، سخت‌گویی، سخت‌روی، سخت‌دل
تیز	۸	آواز تیز، نگاه تیز، پای تیز، انسان تیز، آتش تیز
مجموع	۳۴	

در ابیات ۱۸-۲۱، واژه‌های لمسی گرم و سرد که به صورت تحت‌اللفظی برای اشاره به دما به کار می‌روند، در محور همنشینی در کنار واژه‌هایی نظیر گفتار، بازار، مرد و سخن قرار گرفته و برای توصیف حوزه‌های شنوایی و بینایی استفاده شده‌اند. به نظر می‌رسد رویکردی که کاربرد این صفات حسی را با واژه‌های گفتار، سخن، بازار و مرد در بوستان سعدی توجیه می‌کند، دیدگاه غیر چندمعنایی (ر.ک: Rakova, 2003) است. بر اساس این رویکرد، صفات گرم و سرد را صفات دارای کارکرد دوگانه می‌نامند؛ بدین صورت که این صفات که اصالتاً دارای ماهیت جسمانی بوده، برای اشاره به درجهٔ حرارت به کار می‌روند، برای بیان ویژگی‌های روان‌شناختی و خصوصیات شخصیتی به کار می‌روند.

بدین ترتیب ارتباط بین صفت حسی گرم در عبارات آب گرم و گفتار گرم در بیت‌های ۱۸ و ۲۰ و همچنین ارتباط بین صفت حسی سرد در عبارات جُلاب (گلاب) سرد و سخن‌های سرد در بیت‌های ۱۸ و ۲۲، ارتباط میان معنای تحت‌اللفظی و معنای غیر تحت‌اللفظی نیست. در این دیدگاه، وجود تنها یک معنای تحت‌اللفظی یا فیزیکی و اشتقاق معانی استعاری دیگر از این معنای ملموس بر اساس شباهت ظاهری قابل پذیرش نیست. صفات حسی بر اساس این رویکرد می‌توانند دو یا چند معنای تحت‌اللفظی داشته باشند.

- | | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| ۱۸. برو آب گرم از لب جوی خور | نه جُلاب سرد از ترش‌روی خور |
| ۱۹. گرانی نظر کرد بر کار او | حسد برد بر گرم بازار او |
| ۲۰. غرض زین حدیث آنکه گفتار گرم | چو آب است بر آتش مرد گرم |
| ۲۱. و گر با همه خلق نرمی کند | تو بیچاره‌ای با تو گرمی کند |

بر اساس رویکرد غیر چندمعنایی می‌توان ادعا کرد که صفت گرم در ابیات ۱۸-۲۱ دارای مفاهیم روان‌شناختی اولیه است که گسترهٔ آنها همه حوزه‌های تجارب حسی را فرامی‌گیرد. محتوای این مفاهیم اولیه که دارای پیکربندی عصبی^۱ بوده، قابل تفکیک به اجزای ساده‌تر نیست، به انواع محرک‌ها پاسخ می‌دهند (Rakova, 2003: 70). مثلاً یک مفهوم روان‌شناختی اولیه نظیر گرم در ابیات یادشده، در حضور محرک‌های دیداری (مرد یا بازار) و شنیداری (گفتار) فعال می‌شود و این فعال شدن زمانی رخ می‌دهد که شخص در حال تفکر درباره ویژگی‌هایی است که واژهٔ حسی گرم بر آنها دلالت می‌کند.

حال سوالی که باید به آن پاسخ داد این است که: بین آب گرم، بازار گرم، گفتار گرم و مرد گرم، چه ارتباط معنایی یا شباهت ادراکی وجود دارد؟

گرما در علم فیزیک به انرژی جنبشی موجود در فرایند جابه‌جایی مولکول‌ها در یک جسم اطلاق می‌شود و هرچه میزان انرژی جنبشی بیشتر باشد، جسم مورد نظر گرم‌تر است (Kripke, 1980: 129). بر این اساس در بیت ۱۸، واژه گرم بر جابه‌جایی مولکول‌ها در آب دلالت دارد و در معنای تحت‌اللفظی به کار رفته است. اما در بیت ۱۹، عبارت بازار گرم در بوستان سعدی به معنای بازار پررونق و شلوغ است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۱۰). اگر آب و بازار را دو فضای جداگانه در نظر بگیریم، قیاس میان اجزای تشکیل‌دهنده آب و عناصر موجود در بازار نشان می‌دهد که مفهوم گرمی در آب و بازار، دلالت بر جنب و جوش و حرکت در این دو فضا دارد. بنابراین همان انرژی جنبشی موجود در آب گرم را می‌توان در رفت‌وآمد و جنب‌وجوش افراد در فضای بازار مشاهده کرد.

کاربرد صفت حسی گرم در گفتار گرم و مرد گرم، نمونه‌هایی روشن از کاربرد صفات بیان‌کننده دما برای بیان ویژگی‌های عاطفی، شخصیتی و خلقی در انسان است. چنان‌که در بحث مربوط به مزه‌واژه تند به تفصیل شرح داده شد، قرار گرفتن در معرض گرما باعث افزایش گردش خون در بدن می‌شود و این علائم را می‌توان با قرار گرفتن در معرض سخن برآمده از محبت و عطوفت نیز مقایسه کرد. واژه خون‌گرم نیز در زبان فارسی به شخص مهربان و بامحبت اطلاق می‌شود. بر این اساس گفتار گرم به سخنی اطلاق می‌شود که باعث ایجاد حس مهربانی می‌شود و یا نتیجه محبت و مهربانی است و در هر دو مورد این عبارت را می‌توان نوعی مجاز مفهومی (علت به جای معلول) تلقی کرد.

نحوه تفسیر عبارت مرد گرم در بیت ۲۰ و گرمی کردن در بیت ۲۱ نیز با شیوه تفسیر عبارت تندخو در عبارات چشایی قابل مقایسه است. در هر دو عبارت، شباهت در واکنش فیزیولوژیک بدن به دو محرک متفاوت یعنی گرما و مزه تند باعث شده است که از واژه لمسی گرم و مزه‌واژه تند برای بیان ویژگی‌های شخصیتی خشم و بدخلقی استفاده کنیم. در مورد صفت حسی سرد در ابیات ۲۲-۲۳ که صفتی دارای کارکرد دوگانه جسمانی- روان‌شناختی محسوب می‌شود نیز وجود مفهوم اولیه روان‌شناختی سرد قابل تصور است.

۲۲. ببخشد بر حال مسکین مرد فرو خورد خشم سخن‌های سرد

۲۳. که پرورده کشتن نه مردی بود ستم در پی داد سردی بود

در فهم عبارات جلاب سرد در بیت ۱۸ و سخن‌های سرد در بیت ۲۲، صفت سرد با مفهوم روان‌شناختی اولیه سرد منطبق می‌شود، ولی انطباق میان این دو به معنای هم‌معنایی واژه سرد در این عبارات نیست؛ زیرا این صفت در یک عبارت، گزاره‌ای برای جلاب (جلاب) و در عبارتی دیگر گزاره‌ای برای سخن تلقی می‌شود. انتقال گزاره‌ها میان وجوه حسی مختلف در این دو عبارت، ریشه در کارکرد ادراکی ما دارد، ولی تنها منحصر به ادراک حسی نیست. به عبارت دیگر آنچه انتقال گزاره از یک وجه حسی (لامسه) به وجه حسی دیگر (شنوایی) را میسر نموده و باعث همپوشی میان دو مفهوم ذهنی می‌شود، شباهت صرف میان دو محرک ادراکی (جلاب و سخن) نیست.

از نظر راکووا (۲۰۰۳)، درک این عبارات مستلزم وجود یک مفهوم روان‌شناختی به نام سردی در ذهن است که امکان تشخیص و تفسیر صفت حسی سرد در محیط فیزیکی را فراهم می‌آورد. اما اینکه چرا صفت حسی سرد در جلاب سرد نسبت به صفت حسی سرد در سخن‌های سرد، ملموس‌تر یا تحت‌اللفظی‌تر به نظر می‌رسد، ریشه در تجارب بدنمند ما از محیط پیرامون دارد؛ بدین معنا که برخی از کاربردهای واژه حسی سرد در زندگی روزانه ما، اهمیت بیشتری دارد. بر همین اساس واژه سرد در وجه حسی لامسه در زندگی روزمره ما نسبت به همین واژه در وجه حسی شنیداری، اهمیت بیشتری دارد.

در ابیات ۲۴-۲۵، واژه حسی نرم به صورت قید و برای توصیف فعل‌های پرسیدن و گفتن که ماهیت شنیداری دارند به کار رفته است. نکته مهم در این باهم‌آیی‌ها، انگیزه انتقال معنایی بین حس لامسه و حس شنوایی است. گویشوران زبان فارسی بر پایه چه سازوکاری برای تفسیر عبارات میان‌وجهی در ابیات زیر اقدام می‌کنند؟

۲۴. به نرمی بپرسیدم ای برهمن عجب دارم از کار این بقعه من

۲۵. خردمند را سر فرو شد به شرم شنیدم که می‌رفت و می‌گفت نرم

واژه نرم در ابیات بالا، واژه‌ای با کارکرد دوگانه جسمانی- روانی محسوب می‌شود. این واژه که اصالتاً ماهیت لمسی دارد، برای توصیف عبارتی شنیداری به کار رفته است. ریشه یا انگیزه انتقال معنا در این عبارات را می‌توان در اصل بدنمندی معنا دانست. از

آنجایی که لمس اشیای نرم و لطیف باعث ایجاد احساس خوشایند شده، این احساس خوشایند باعث برانگیختن معنای مثبت در ذهن می‌شود، گویشوران زبان فارسی با هدف ایجاد همان تأثیر خوشایند و مطلوب در وجه شنیداری، اقدام به کاربرد این واژه لمسی در حوزه شنیداری از طریق ایجاد نگاشت بین واژه نرم و مفهوم روان‌شناختی اولیه نرم در ذهن می‌کنند. با توجه به وجود این مفهوم اولیه در ذهن سخنوران، به محض فراهم شدن شرایط ادراکی مقتضی، کاربرد و درک این صفت حسی در بافت زبانی جدید و با معنای متفاوت امکان‌پذیر می‌شود. در نقطه مقابل واژه نرم، صفت حسی سخت قرار دارد. این واژه لمسی در کنار واژه‌هایی از حوزه بینایی (روی) و حوزه شنیداری (گوی) به کار رفته است.

۲۶. چو سندان کسی سخت‌رویی نکرد که خایسک تأدیب بر سر نخورد

۲۷. جفا بردی از دشمن سخت‌گوی ز چوگان سختی بخستی چو گوی

واژه سخت‌رویی در زبان فارسی به معنای بی‌شرمی و گستاخی (ر.ک: عمید، ۱۳۷۱) یا پرویی و سماجت (ر.ک: دهخدا، ۱۳۱۰) است. بر این اساس و بر پایه تجارب انسان از لمس سطوح سخت یا اجسام سخت که اغلب باعث برانگیخته شدن احساس ناخوشایند می‌شود و با توجه به باهم‌آیی این عبارت حسی در محور همنشینی با سندان، خایسک (پتک) و تأدیب، می‌توان ادعا نمود که انتقال معنا در این عبارات از حوزه لامسه به حوزه بینایی و برای ایجاد تأثیر منفی یکسان با حوزه مبدأ در حوزه مقصد انجام می‌شود.

در بیت ۲۷ نیز انتقال معنا از حوزه لامسه به حوزه شنیداری صورت گرفته است. ترکیب دو واژه حسی سخت و گویی (گفتن) و قرار گرفتن این عبارت در محور همنشینی با واژه‌های جفا، دشمن و بخستی، معنای منفی آزار و اذیت را منتقل می‌کند. به عبارت دیگر این باهم‌آیی با هدف بیان این نکته است که تأثیر سخن ناگوار بر گوش به اندازه تماس شیء سخت با بدن آزاردهنده است. کاربرد سندان برای دلالت بر مفهوم سخت‌رویی و بی‌شرمی، بیانگر تأثیر تجارب روزمره گویشوران زبان فارسی و همچنین نقش مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی به عنوان صافی در شیوه درک مسائل، ارائه استدلال یا بیان ویژگی‌های شخصیتی است.

در ابیات ۲۸-۲۹، صفت حسی تیز در محور همنشینی با واژه‌های آتش و نگه کرد،

عبارات میان‌وجهی را خلق نموده است که نتیجه آمیزش حس بینایی و لامسه است. پرسش اصلی در این بخش این است: بین کاربرد تحت‌اللفظی صفت حسی تیز در چاقوی تیز و آتش تیز یا نگاه تیز، چه شباهت ادراکی یا مفهومی وجود دارد؟

۲۸. به باد آتش تیز برتر شود پلنگ از زدن کینه‌ورتر شود

۲۹. نگه کرد قاضی در او تیزتیز معرف گرفت آستینش که خیز

بر اساس دیدگاه غیر چندمعنایی، آنچه باعث کاربرد میان‌وجهی صفت حسی تیز در بیات بالا می‌شود، وجود مفهوم روان‌شناختی اولیه است که باعث برداشت معانی متعدد تحت‌اللفظی از این صفت در بافت‌های مختلف می‌شود. نکته‌ای که نباید از نظر پنهان داشت این است که ماهیت آنچه باعث تیز بودن چاقو، آتش و نگاه می‌شود، متفاوت است؛ بدین معنا که صفت تیز در کنار آتش به ویژگی‌هایی دلالت دارد که خاص آتش بوده، خاصیت سوزندگی و تأثیر آن بر پوست را نمایان می‌نماید؛ در حالی که تیزی در نگاه، دلالت بر نگرستن در کسی به خشم (ر.ک: دهخدا، ۱۳۱۰) دارد و سعی شاعر در این بیت بیان این نکته است که تأثیر نگاه تیز بر مخاطب، مطابق با تأثیر چاقوی تیز بر پوست است. خواننده نیز با رجوع به تجربه بدنمند خود از حوادث پیرامون، دانش دایره‌المعارفی خود درباره تعاملات اجتماعی و سلسله‌مراتب موجود در جایگاه اجتماعی در عصر سعدی، معنای عبارت میان‌وجهی تیز نگاه کردن در بیت ۲۹ را استنتاج می‌کند.

جدول شماره (۳) شامل عبارات میان‌وجهی از بوستان سعدی است که در آنها انتقال معنا از وجه بینایی به سایر وجوه حسی انجام شده است. حوزه مقصد در برخی از این عبارات میان‌وجهی، حوزه انتزاعی - مفهومی است.

جدول ۳- بسامد واژه‌های حوزه بینایی در عبارات میان‌وجهی در بوستان سعدی

واژه‌های حوزه بینایی	بسامد عبارات میان‌وجهی	نمونه عبارات میان‌وجهی
روشن	۸	روشن‌رأی، روشن‌دل، روشن‌ضمیر، روشن‌روان
تیره	۵	تیره‌دل، تیره‌رای
درشت	۵	بانگ درشت، درشت گفتن
بلند	۱	رای بلند
افتان و خیزان	۱	افتان خیزان تب
زشت	۲	زشت‌خوی، زشت‌گوی
ناراست	۱	ناراست‌خوی
دیدن	۱	دیدن بدی در سخن
مجموع	۲۴	

در عباراتی نظیر روشن‌رأی، روشن‌ضمیر، تیره‌دل و تیره‌رأی، واژه حوزه مبدأ دارای ماهیت حسی، اما واژه حوزه مقصد، انتزاعی (غیر حسی) است. محققان این نوع عبارات را عبارات اندیشه-حسی^۱ می‌نامند (ر.ک: Nikolic, 2009).

۳۰. به شب گفتمی از جرم گیتی‌فروز دری بود از روشنایی چو روز
 ۳۱. طریقی بیندیش و رای‌بزن که رأی تو روشن‌تر از رای من
 ۳۲. نگیرد خردمند روشن‌ضمیر زبان‌بند دشمن ز هنگامه گیر

برای تفسیر عبارات میان‌وجهی در ابیات ۳۰-۳۲ باید برای هر کدام از صفات حسی روشن و تیره، مفهوم روان‌شناختی اولیه در ذهن داشت. درباره صفت روشن، یک مفهوم روان‌شناختی اولیه وجود دارد که در ابیات بالا باعث برداشت معانی مختلف و مرتبط با وجوه حسی متفاوت می‌شود. نکته‌ای که باید خاطر نشان کرد این است که بر اساس دیدگاه غیر چندمعنایی، معنای دقیق هر مورد از کاربرد صفت روشن را بافت و دانش دایره‌المعارفی خواننده از موضوع مشخص می‌کند. به عبارت دیگر، صفت روشن در بیت ۳۰ واژه روز، در بیت ۳۱ واژه رأی و در بیت ۳۲، واژه ضمیر را توصیف می‌کند. از دیدگاه کریپکی (۱۹۸۰)، وجود اسم‌های متفاوت در کنار صفت حسی در محور

همنشینی گویای این مطلب است که این صفت، معنای خود را از اسمی که توصیف می‌کند می‌گیرد و نه در خلأ. همچنین دلالت هر اسم بر مصداقش، امری ثابت است و اوصاف در دلالت اسم بر مصداق، نقشی ندارند. بر این اساس می‌توان گفت که واژه روشن را می‌شود به صورت میان‌وجهی به کار برد، اما بسته به وجه حسی مورد نظر، مصداق این صفت متفاوت است و مرزبندی مشخصی دارد. به عبارت دیگر، انطباق صفت روشن بر مفهوم اولیه روشن از طریق نمود معنایی [روشن (x)] صورت می‌گیرد (ر.ک: Stanelly & Szabo, 2000). درباره صفت حسی تیره نیز وجود مفهوم روان‌شناختی اولیه در ذهن قابل تصور است. آنچه باعث تمایز میان معانی تحت‌اللفظی متعدد برای این واژه می‌شود، وجود اسم‌های گوناگون در زنجیرهٔ همنشینی با این صفت است.

۳۳. پدر گفتش اندر شب تیره‌رنگ چه دانی که گوهر کدام است و سنگ؟

۳۴. چو خدمت پسندیده آرم به جای نیندیشم از دشمن تیره‌رای

۳۵. از آن تیره‌دل مرد صافی‌درون قفا خورد و سر بر نکرد از سکون

نکتهٔ دیگر آنکه اگر صفت حسی تیره در بیت ۳۳ در کنار واژهٔ شب، نسبت به کاربرد این صفت در عبارات تیره‌رای و تیره‌دل تحت‌اللفظی‌تر به نظر می‌رسد، به دلیل کاربرد مکرر این صفت در وجه بینایی است. تفسیر صفت تیره در ابیات ۳۳-۳۵، تحت تأثیر بافت کلام و دانش دایره‌المعارفی خواننده از مفاهیم صورت می‌گیرد. از همین‌رو است که نوعی متغیر پنهان x برای صفات حسی در نظر می‌گیرند که ارزش آن در بافت مشخص می‌شود (ر.ک: Stanelly & Szabo, 2000). بنابراین در تفسیر این ابیات، آنچه به عنوان بازنمون معنایی^۱ برای خواننده مطرح است، نه فقط صفت حسی تیره، بلکه عبارت میان‌وجهی تیره‌دل و تیره‌رای است.

از دیگر واژه‌های حسی مورد استفاده در بوستان سعدی، صفت حسی درشت است که در محور همنشینی با واژه‌هایی نظیر بانگ و گفتن به کار رفته است. این صفت دارای ماهیتی دیداری است و همراه با واژه‌هایی از وجه حسی شنیداری، عبارات میان‌وجهی بانگ درشت و درشت گفتن را ایجاد کرده است.

۳۶. شنید این سخن پیر خم بوده پشت به تندی برآورد بانگی درشت

۳۷. به گفتن درشتی مکن با امیر چو بینی که سختی کند سست گیر

بانگ درشت یا درشت گفتن به معنای «با خشم صحبت کردن» است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۱۰). می‌توان چنین حدس زد که منظور از درشتی در سخن، صحبت کردن با صدای بلند است و معمولاً در مقابل عبارات نرم پرسیدن یا نرم گفتن در ابیات ۲۴-۲۵ به کار می‌رود. درک معنای این عبارت میان‌وجهی ریشه در دانش دایره‌المعارفی ما از تعاملات اجتماعی بین مردم دارد؛ زیرا مردم عموماً در حالت خشم و عصبانیت بلندتر صحبت می‌کنند. بر اساس دیدگاه غیر چندمعنایی، هرگاه یک واژه، کاربرد جدید و ثابتی پیدا کند به طوری که معنای صریح آن به صورت دقیق قابل تشخیص باشد، آنگاه می‌توان گفت که آن واژه، معنای تحت‌اللفظی جدیدی دارد (ر.ک: Rakova, 2003). بر این اساس صفت درشت در ابیات بالا را می‌توان یک واژه حسی با یک مفهوم اولیه روان‌شناختی دانست که معنای تحت‌اللفظی متعدد دارد. البته از ذکر این نکته نباید غفلت کرد که صفت حسی درشت در ابیات ۳۶-۳۷ تنها بخشی از این معنای استنتاج‌شده را منتقل می‌کند. عوامل زبانی از قبیل دیگر واژه‌های موجود در محور همنشینی نظیر تندی، سختی و سستی و همچنین عوامل برون‌زبانی مانند کاربرد مکرر، مؤلفه‌های فرهنگی و دانش دایره‌المعارفی فارسی‌زبانان در برداشت معنای کلی نقش دارند.

در ابیات ۳۸-۳۹ عبارات رأی بلند و افتان و خیزان تب شامل یک واژه حسی و یک واژه غیر حسی است. از نظر کووچش (۲۰۱۳: ۷۵) در چنین عباراتی بین دو واژه، فاصله مفهومی کافی^۱ می‌توان تصور کرد و از همین‌رو ریشه انتقال معنا را باید در استعاره اولیه دانست.

۳۸. که فکرش بلیغ است و رایش بلند در این شیوه زهد و طامات و پند

۳۹. براندیش از افتان و خیزان تب که رنجور داند درازای شب

در بیت ۳۸ بین صفت ملموس بلند و مفهوم انتزاعی خوبی یا درستی، نوعی همبستگی تجربی (ر.ک: Grady, 1999) وجود دارد. از نظر گریدی (۱۹۹۹)، پیامد تعامل میان انسان و محیط، ایجاد همبستگی میان انواع خاصی از تجارب بدنمند انسانی است. یکی از این تجارب، همبستگی میان رشد عمودی یک شیء فیزیکی و افزایش کیفیت آن است. یعنی اینکه وقتی رشد عمودی یک شیء افزایش می‌یابد، کیفیت آن شیء نیز افزایش خواهد یافت.

1. sufficient conceptual distance

نمونه‌ای دیگر از استعارهٔ اولیه را می‌توان در بیت ۳۹ یافت. در این بیت و به طور مشخص در عبارت افتان و خیزان تب، نوعی همبستگی تجربی میان رشد عمودی و کمیت یا میزان درجهٔ حرارت بدن وجود دارد. به عبارت دیگر هرچه ارتفاع یا رشد عمودی بیشتر باشد، میزان یا شدت تب بیشتر است. همبستگی دو تجربهٔ متمایز (مانند افزایش کیفیت یا کمیت و رشد عمودی در ابیات ۳۸-۳۹ اهمیت خاصی دارد، زیرا باعث می‌شود که دو مفهوم که در حالت عادی از هم متمایز هستند، در سطح مفهومی واحدی با هم مرتبط شوند. بنابراین عبارت میان‌وجهی رای بلند در بیت ۳۸ به معنای نظر درست یا اندیشهٔ خوب است و عبارت افتان و خیزان تب در بیت ۳۹ به معنای کم یا زیاد شدن درجهٔ حرارت بدن است. این معانی از طریق همبستگی میان رشد عمودی و مفاهیم انتزاعی کیفیت و کمیت به دست می‌آید.

همان‌طور که در جمله‌های ۴۰-۴۲ می‌توان دید، در عبارات زشت‌گوی و زشت‌خوی نیز صفت دیداری زشت برای توصیف واژه‌هایی از حوزهٔ شنیداری (گوی) و حوزهٔ انتزاعی (خوی) به کار رفته است.

۴۰. نه از جور مردم رهد زشت‌روی نه شاهد ز نامردم زشت‌گوی
 ۴۱. ببرد از پری‌چهرهٔ زشت‌خوی زن دیوسیمای خوش‌طبع‌گوی
 ۴۲. سوم کز ترازوی ناراست‌خوی ز فعل بدش هرچه دانی بگوی

از نظر لوینسون و مجید (۲۰۱۴)، غنای واژگانی بیشتر در حوزهٔ دیداری در قیاس با وجه شنیداری، انگیزهٔ کاربرد عبارات میان‌وجهی نظیر زشت‌گوی است. اگر وجه دیداری را حوزهٔ مبدأ و وجه شنیداری را حوزهٔ مقصد در نظر بگیریم، آنگاه هدف از کاربرد واژهٔ زشت برای توصیف واژهٔ گوی، ایجاد تأثیری مساوی با حوزهٔ بینایی در حوزهٔ شنوایی است. البته برداشت معنا در عبارت زشت‌گوی و زشت‌خوی ممکن است بر پایهٔ مجاز مفهومی از نوع معلول (تأثیر ناخوشایند) به جای علت (رفتار ناخوشایند) نیز صورت گیرد. به‌علاوه در عبارت زشت‌خوی می‌توان یک مفهوم روان‌شناختی اولیه برای واژهٔ زشت تصور کرد که بسته به بافت‌های زبانی مختلف، کاربردهای متعدد خواهد داشت. بر این اساس باهم‌آیی واژهٔ حسی زشت به همراه واژه‌های گوی و خوی بیانگر معنای استعاری این واژه نیست. این باهم‌آیی نشان از معانی متعدد تحت‌اللفظی واژه در

بافت‌های زبانی مختلف دارد. ادعای یادشده بر پایه‌ی این استدلال استوار است که واژه زشت در این بافت‌ها، کاربرد ثابت دارد؛ زیرا گویشوران زبان فارسی، شم زبانی برای تمایز بین زشت‌گویی، زشت‌خویی و زشت‌رویی در ابیات بوستان سعدی را دارند. عبارت ناراست‌خوی در بیت ۴۲ نیز نشان‌دهنده‌ی وجود نوعی استعاره‌ی اولیه بین مفهوم راست بودن در خطوط هندسی و نیک بودن اخلاق و سرشت است. به عبارت دیگر، تجربه‌ی بدمنم انسان از وقایع پیرامون نظیر راه راست و راست‌گویی از یک طرف و راه کج و دروغ‌گویی از طرف دیگر باعث ایجاد نوعی همبستگی تجربی میان این دو مفهوم ظاهراً متفاوت شده است.

در بیت ۴۳ در عبارت دیدن بدی در سخن، فعل حسی دیدن که مهم‌ترین فعل حسی در زبان فارسی است و بیشترین تنوع معنایی در بین افعال حسی را دارد (ر.ک: ذاکری و دیگران، ۱۴۰۰؛ قادری و دیگران، ۱۳۹۸)، در عبارتی به کار رفته است که مفعول آن (بدی در سخن)، ماهیت شنیداری دارد.

۴۳. تو هم از بدی بینی‌ام در سخن به خلق جهان‌آفرین کار کن

در این عبارت، انتقال معنایی از حوزه‌ی بینایی به حوزه‌ی شنوایی است. این نوع انتقال معنایی هرچند با الگویی که افراشی و جولائی (۱۳۹۹) از زبان فارسی ارائه داده‌اند مطابقت دارد، بسامد بالایی ندارد؛ زیرا دو حس بینایی و شنوایی، جزء مفاهیم حسی پیشرفته هستند و در نگاشت‌های حس‌آمیخته با بالاترین بسامد در جایگاه مقصد واقع می‌شوند (ر.ک: افراشی و جولائی، ۱۳۹۹). بنابراین به نظر می‌رسد که دیدگاه راکووا (۲۰۰۳) مبنی بر وجود مفهوم روان‌شناختی اولیه برای واژه‌های حسی در ذهن سخنوران که در شرایط بافتی فعال شده و باعث برانگیخته شدن معانی متعدد تحت‌اللفظی می‌شود، توجیهی مناسب‌تر برای انتقال معنایی از حوزه‌ی بینایی به شنوایی در بیت ۴۳ است.

نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر با هدف بررسی سازوکارهای دخیل در برداشت معانی متعدد از عبارات میان‌وجهی و همچنین مطالعه‌ی عوامل مؤثر در خلق و تفسیر این عبارات در بوستان سعدی انجام شده است. با مطالعه‌ی بوستان سعدی، تعداد ۱۲۳ مورد عبارت میان‌وجهی استخراج و در چارچوب رویکرد شناختی تجزیه و تحلیل شد. تحلیل ابیات حاوی

عبارات میان‌وجهی در بوستان سعدی نشان می‌دهد که از این تعداد عبارت حسی، در ۶۵ مورد وجه چشایی، در ۳۴ مورد وجه لامسه و در ۲۴ مورد وجه بینایی، حوزه مبدأ قرار گرفته است. ایفای نقش حوزه مبدأ به وسیله دو حس چشایی و لامسه در ۹۸ مورد از ۱۲۳ مورد عبارات میان‌وجهی، یافته‌های مطالعات پیشین (ر.ک: Shen, 1997; Yu, 2003؛ افراشی و جولایی، ۱۳۹۹) در زمینه انتقال معنایی از حواس پایه به حواس بالاتر را تأیید می‌کند.

افزون بر این در عباراتی که مزه‌واژه‌های شیرین و تلخ از حوزه چشایی به عنوان حوزه مبدأ به کار رفته است، حوزه شنوایی، بیشترین سهم را در جایگاه حوزه مقصد دارد. انتقال معنایی در این عبارات اغلب بر پایه محتوای ارزشی (ر.ک: Tsur, 2012; Majid, 2012) مزه‌واژه‌های شیرین و تلخ استوار است. تجربه بدنمند انسان از مواد غذایی شیرین و لزوم استفاده از برخی گیاهان با مزه تلخ برای معالجه برخی انگل‌ها و بیماری‌ها در میان انسان‌ها، تجربه خوشایند استفاده از میوه‌های شیرین، عسل یا خرما و واکنش نامطلوب ناشی از مصرف داروهای تلخ باعث غلبه محتوای ارزشی این مزه‌واژه‌ها بر معنای قاموسی آنها شده است. بر همین اساس، انسان شنیده‌های خوشایند و مطلوب را با مزه‌واژه شیرین و گفتارهای ناخوشایند و آزاردهنده را با مزه‌واژه تلخ توصیف می‌کند. توجه فرایند انتقال معنا از یک وجه حسی به وجه حسی دیگر با استفاده از محتوای ارزشی صفات حسی به معنای عدم دخالت سازوکار استعاره در این پدیده است؛ بدین معنا که معنای برداشت‌شده از این صفات، استعاری نیست، بلکه معنایی تحت‌اللفظی و برگرفته از بار معنایی مثبت یا منفی صفات حسی است.

درباره کاربرد صفت حسی ترش در عبارات میان‌وجهی باید گفت که انتقال معنایی در این عبارات بر پایه واکنش فیزیولوژیک بدن به دو محرک متفاوت و بر اساس تداعی ذهنی بین دو مفهوم ترشی و نتیجه مصرف مواد غذایی ترش یا علائم موجود در چهره بعد از مصرف مواد ترش است. تفسیر عبارات میان‌وجهی حاوی مزه‌واژه تند بر پایه ارتباط پدیدارشناختی میان مصرف مواد غذایی تند و قرار گرفتن در معرض گرما یا فعالیت جسمانی نظیر راه رفتن سریع است؛ زیرا همه این عوامل باعث افزایش گردش خون، خارش بدن و تعریق می‌شود. بر این اساس انتقال معنایی در این عبارات بر مبنای واکنش‌های فیزیولوژیک یکسان در بدن (ر.ک: Yu, 2008) استوار است و نمی‌توان این

عبارات را دارای نگاهت استعاره دانست. ایفای نقش مؤلفه‌های فرهنگی و عوامل اجتماعی به عنوان صافی (ر.ک: Ibarretxe-Antuñano, 2013)، برای جلوگیری از ورود عوامل ناسازگار با فرهنگ فارسی‌زبانان در فرایند انتقال معنا از حوزه چشایی به حوزه شخصیت و ویژگی‌های خلقی در عباراتی نظیر تندخوی و خصم تند مشهود است.

در باب عبارات میان‌وجهی که در آنها انتقال معنایی از وجه لامسه به وجوه حسی دیگر انجام شده است باید گفت که بر اساس دیدگاه غیر چندمعنایی (ر.ک: Rakova, 2003)، این صفات دارای کارکرد دوگانه جسمانی- روان‌شناختی هستند و انتقال معنایی بر مبنای یک مفهوم روان‌شناختی اولیه صورت می‌گیرد که ماهیت ذهنی دارد، همه تجربه‌های حسی را در بر گرفته، به انواع محرک‌ها پاسخ می‌دهند. برای مثال از نظر کریپکی (۱۹۸۰)، صفت حسی گرم در عبارت آب گرم، بر انرژی جنبشی مربوط به حرکت مولکول‌ها دلالت دارد و افزایش حرارت معادل افزایش جنبش مولکولی در آب است. حال در عبارتی نظیر گرم‌بازار در بیت ۴۴ نیز همان جنبش مولکولی را می‌توان بین عناصر تشکیل‌دهنده بازار مشاهده کرد و در برداشت این معنا، نیازی به توسل به سازوکار استعاره نیست.

۴۴. گرانی نظر کرد بر کار او حسد برد بر گرم‌بازار او

۴۵. که فکرش بلیغ است و رایش بلند در این شیوه زهد و طامات و پند

در بیت ۴۵ در عبارت رای بلند که در آن دو واژه دارای فاصله مفهومی کافی (ر.ک: Kövecses, 2013) هستند، برداشت معنا بر اساس همبستگی تجربی (ر.ک: Grady, 1999) میان دو مفهوم کاملاً مجزا و متفاوت صورت می‌گیرد. در این عبارت، بین مفهوم رشد فیزیکی (بلند) و مفهوم کیفیت (خوب بودن)، رابطه استعاره اولیه وجود دارد که برگرفته از تجارب بدنمند ما و همچنین دانش دایره‌المعارفی ما از وقایع و رخدادهای پیرامون است. جدول شماره (۴)، نمایی از عبارتهای میان‌وجهی، وجوه حسی و سازوکارهای دخیل در انتقال معنا را نشان می‌دهد.

جدول ۴- عبارات میان‌وجهی، وجوه حسی و سازوکارها

عبارت‌های میان‌وجهی	نوع حواس دخیل	سازوکار دخیل در انتقال معنا
پند تلخ سخن شیرین	چشایی به شنوایی	محتوای ارزشی واژه‌های حسی
نگاه تند خوی تند	چشایی- بینایی چشایی- انتزاعی	ارتباط پدیدارشناختی بین واکنش‌های بدن به پدیده‌های مختلف
گفتار گرم بازار گرم	لامسه- شنوایی لامسه- بینایی	وجود مفاهیم روان‌شناختی اولیه از صفات حسی در ذهن سخنوران (دیدگاه غیر چندمعنایی)
رای بلند افتان و خیزان تب	بینایی- انتزاعی لامسه- بینایی	استعاره اولیه، همبستگی تجربی بین پدیده‌های به ظاهر متفاوت
ترش‌روی	چشایی- بینایی	مجاز مفهومی، تداعی همزمان بین واکنش بدن به ترشی و بدخلقی

نکته پایانی در این بحث اینکه برداشت معانی از عبارات میان‌وجهی با بهره‌گیری از شیوه‌ای تلفیقی صورت گرفته و به‌کارگیری عبارت حسامیزی استعاری برای این عبارات، چندان کارآمد به نظر نمی‌رسد؛ به این دلیل که نخست عبارات میان‌وجهی، ماهیتی یکپارچه دارند و اغلب دارای معنای تحت‌اللفظی (غیر استعاری) هستند (ر.ک: Winter, 2019b) و در عبارات میان‌وجهی، حاوی وجوه حسی غیر یکپارچه (چشایی- شنوایی) از محتوای ارزشی واژه‌ها (و نه استعاره) برای برداشت معانی متعدد استفاده می‌شود. بر این اساس معیارهای پذیرفته‌شده در باب استعاره و انتقال معنا از حوزه مبدأ به حوزه مقصد با استفاده از نگاشت مفهومی، در باب عبارات میان‌وجهی صدق نمی‌کند. دوم اینکه در کاربرد میان‌وجهی عبارات حسی در بوستان سعدی تنها استعاره مفهومی دخالت ندارد، بلکه سازوکارهای متعددی از جمله محتوای ارزشی واژه‌های حسی، تداعی همزمان دو مفهوم به واسطه مجاز مفهومی، ارتباط پدیدارشناختی میان واکنش‌های بدن، وجود مفاهیم روان‌شناختی اولیه در ذهن سخنوران زبان فارسی و همچنین همبستگی تجربی میان پدیده‌های به ظاهر مختلف در انتقال معنایی از یک وجه حسی به وجه حسی دیگر دخیل هستند.

منابع

- افراشی، آریتا و کامیار جولایی (۱۳۹۹) «حس آمیزی در زبان فارسی؛ رویکردی شناختی و پیکره‌بنیاد»، مجله تازه‌های علوم شناختی، سال بیست‌دوم، شماره ۴، صص ۱۱۴-۱۲۳.
- انوری، حسن (۱۳۸۳) فرهنگ سخن، تهران، سخن.
- بهمنی مطلق، حجت‌الله (۱۳۹۶) «جایگاه و نقش حس آمیزی در شعر شفیعی کدکنی»، پژوهش‌های دستوری و بلاغی، دوره هفتم، شماره ۱۲، صص ۶۷-۹۱.
- بهنام، مینا (۱۳۸۹) «حس آمیزی: سرشت و ماهیت»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دوره نوزدهم، شماره ۱، صص ۶۷-۹۲.
- جمال، وحیدالله و عبدالعلی آل بویه لنگرودی (۱۴۰۱) «حس آمیزی در شعر محمود درویش و قهار عاصی (مورد پژوهشی: مجموعه شعری لاتعتذر عما فعلت و از آتش از ابریشم)»، ادبیات تطبیقی، سال چهاردهم، شماره ۲۶، صص ۹۳-۱۲۳.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۱۰) فرهنگ دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، بازیابی در: <https://abadis.ir/dehkhoda> (تارنما)
- ذاکری، فاطمه و دیگران (۱۴۰۰) «ساختار موضوعی فعل حسی دیدن در زبان فارسی: رویکرد دستور ساخت گلدبرگ»، فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، سال نهم، شماره ۴، صص ۲۵-۴۹.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۹) صور خیال در شعر فارسی: تحقیق انتقادی در تطور ایماژهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت در اسلام و ایران، تهران، آگاه.
- عمید، حسن (۱۳۷۱) فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر.
- قادری، مهدی و دیگران (۱۳۹۸) «چندمعنایی نظام‌مند در رویکرد شناختی، تحلیل چندمعنایی فعل حسی «دیدن» در زبان فارسی»، فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، سال هفتم، شماره ۲۷، صص ۷۳-۹۱.
- کریمی، پرستو (۱۳۸۷) «حواس پنجگانه و حس آمیزی در شعر»، نشریه گوهر گويا، سال دوم، شماره ۸، صص ۱۳۱-۱۵۰.
- معین، محمد (۱۳۸۲) فرهنگ لغت فارسی، تهران، زرین، برگرفته از <https://abadis.ir/moeen>
- نجفی ایوکی، علی و منصوره طالبیان (۱۳۹۸) «گونه‌های حس آمیزی در سروده‌های سعید عقل و نیما یوشیج»، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، سال نهم، شماره ۲، صص ۹۷-۱۲۴.

- Cytowic, R. (2002) *Synesthesia: A Union of the Senses* (second edition), MIT Press, Massachusetts.
- Day S. (1996) "Synesthesia and synesthetic metaphors", *Psyche: An Interdisciplinary Journal of Research on Consciousness*, 2 (32), <http://psyche.cs.monash.edu.au/v2/psyche-2-32>.
- Deroy, O., & Spence, C. (2013) "Why we are not all synesthetes (not even weakly so)", *Psychonomic Bulletin & Review*, 20, 643–664, <https://doi.org/10.3758/s13423-013-0387-2>.
- Grady, J. (1999) *Metaphors in Cognitive Linguistics*, Philadelphia, John Benjamins.
- Ibarretxe-Antuñano, I., (2013) "The relationship between conceptual metaphor and culture", *Intercultural Pragmatics*, 10 (2), 315–339.
- Kövecses, Z. (2010) *Metaphor: a practical introduction*, Second edition, Oxford: Oxford University Press.
- (2013) "The metaphor–metonymy relationship: Correlation metaphors are based on metonymy", *Metaphor and Symbol*, 28 (2), 75–88. <https://doi.org/10.1080/10926488.2013.768498>.
- Kripke, S. (1980) *Naming and Necessity*, Oxford: Oxford University Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980) *Metaphors we live by*, Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G., & Kövecses, Z. (1987) The cognitive model of anger inherent in American English, In D. Holland & N. Quinn (Eds.), *Cultural models in language and thought* (pp. 195–221), Cambridge: Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511607660.009>.
- Lehrer, A. (1978) "Structures of the lexicon and transfer of meaning", *Lingua*, 45, 95–123, [https://doi.org/10.1016/0024-3841\(78\)90001-3](https://doi.org/10.1016/0024-3841(78)90001-3).
- Levinson, S. C., & Majid, A. (2014) "Differential ineffability and the senses", *Mind & Language* 29 (4): 407–427.
- Majid, A. (2012) "Current emotion research in the language sciences", *Emotion Review*, 4 (4), 432–443, <https://doi.org/10.1177/1754073912445827>.
- Martino, G., & Marks, L. E. (2001) "Synesthesia: Strong and weak", *Current Directions in Psychological Science*, 10, 61–65. <https://doi.org/10.1111/1467-8721.00116>.
- Nikolic, D. (2009) "Is synaesthesia actually ideasthesia? An inquiry into the nature of the phenomenon", *Proceedings of the Third International Congress on Synaesthesia, Science & Art*, Granada, Spain, April 26- 29 2009.
- Rakova, M. (2003) *The extent of the literal: Metaphor, polysemy and theories of concepts*, London, Palgrave Macmillan. <https://doi.org/10.1057/9780230512801>.
- Shen, Y. (1997) "Cognitive constraints on poetic figures", *Cognitive Linguistics*, 8 (1), 33–71, <https://doi.org/10.1515/cogl.1997.8.1.33>.
- Stanley, J. and Z.G. Szabo (2000) "On Quantifier Domain Restriction", *Mind and Language*, 15, 219–61.
- Strik Lievers, F. (2017) "Figures and the senses, Towards a definition of synaesthesia", *Review of Cognitive Linguistics*, 15 (1), 83–101,

<https://doi.org/10.1075/rcl.15.1.04str>.

- Tsur, R. (2012) *Playing by ear and the tip of the tongue: Precategorical information in poetry*, Amsterdam: John Benjamins.
<https://doi.org/10.1075/lal.14>.
- Ullmann, S. (1959) *The principles of semantics* (2nd Edition), Glasgow: Jackson, Son & Co.
- (1964) *Language and style*, Oxford: Basil Blackwell.
- Vigliocco, G., Meteyard, L., Andrews, M., & Kousta, S. (2009) "Toward a theory of semantic representation", *Language and Cognition*, 1, 219–247.
<https://doi.org/10.1515/Langcog.2009.011>.
- Winter, B. (2019a) *Sensory Linguistics: Language, perception and metaphor*, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.
- (2019b) Synesthetic metaphors are neither synesthetic nor metaphorical, In L. Speed, L. San Roque & A. Majid (Eds.) *Perception Metaphor* (pp. 105–126), Amsterdam: John Benjamins.
- Yu, N. (2003) "Synesthetic metaphor: A cognitive perspective", *Journal of Literary Semantics*, 32 (1): 19-34.
- (2008) *Metaphor from body and culture*, In R. W. Gibbs, Jr. (Ed.), *The Cambridge handbook of metaphor and thought* (pp. 247–261), Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511816802.016>.